

متجلی شدن فداکاری در ادیان ابراهیمی

«فداکاری و ایثار در اسلام باروشن‌ترین صورت در حسین علیه السلام تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم علیه السلام با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد صلوات الله علیه نیز می‌یابیم، همچنین در دین یهود دین موسی علیه السلام، در یحیی پسر زکریا علیه السلام و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛ صرف‌نظر از اینکه مسیحیان گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی علیه السلام بوده است.»

(سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه، جلد چهارم، پرسش ۳۲۷).

بررسی تطبیقی مفهوم «یدالله» از نظر متکلمین و مفسرین و ائمه اهل بیت علیهم السلام و

تفسیر سید احمد الحسن در این باره

کاوشی در تعریف حدیث صحیح

ملاک صحت حدیث چیست و حدیث صحیح به چه معناست؟

سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون | قسمت اول

پاسخ به دیوانه خواندن و قدرت طلبی پیامبر صلوات الله علیه

معنای شناخت امام



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

پایه پنجم

فهرست

- ۳.....معنای شناخت امام
- ۶.....بررسی تطبیقی مفهوم «بداالله»
- ۱۲.....کاوشی در تعریف حدیث صحیح
- ۲۰.....پاسخ به دیوانه خواندن و قدرت طلبی پیامبر ﷺ



هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۸۰ ، جمعه ۲۵ خرداد ۱۴۰۳ ،
۷ ذی الحجه ۱۴۴۵ ، ۱۴ ژوئن ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

السلامة علیکم وعلیٰ آئمتکم وعلیٰ صحبتکم
وعلیٰ من اتبعکم الیوم واطیر

معنای شناخت امام

به قلم: کاظم محمدی



و به پیروی از آنها نیاز داریم. اگر حجت خدا را شناسیم چگونه می‌توانیم آنها را به دور از تهمت‌ها بدانیم و معتقد باشیم اولیای الهی به دنبال قدرت، شهرت، ثروت و شهوت نبوده‌اند؟

اما شاید گروهی در این توهم فرورفته‌اند که دانستن اسم و نسب امام برای آنها کافی است. البته نگارنده علم غیب ندارد تا بداند آنها دقیقاً چه فکری در سر دارند و البته قصد تهمت زدن هم ندارد؛ اما یک سؤال جدی مطرح می‌شود که عموم شیعیان در جهان غیر از اسم امام زمان علیه السلام، از امام مهدی علیه السلام چه می‌دانند؟ سؤال

می‌توان گفت تقریباً هر شیعه‌ای تاکنون این حدیث معروف را شنیده است: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» «هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»، اما آیا تمام کسانی که این حدیث را شنیده‌اند معنای درست آن را نیز دریافته‌اند؟ مسلماً شناخت امام معصوم فقط برای افزودن بر اطلاعات عمومی‌مان نیست؛ بلکه بدون شناخت حجت خدا فواید دنیوی و اخروی برای ما میسر نخواهد بود. در واقع آنها هیچ نیازی به پیروی ما ندارند، و این ماییم که به آنها

کلام امام صادق علیه السلام به خوبی این مسئله را روشن می‌کند که شناخت امام معصوم مسئله‌ای پوچ، نمادین و تزییینی نیست؛ بلکه بر ما لازم است از او پیروی کنیم. روشن است وقتی او را نشناسیم، نخواهیم توانست دستورات او را دریافت کنیم و نخواهیم توانست از او پیروی کنیم. تمام این‌ها مستلزم شناخت امام است و نه شناخت اسم او.

امام رضا علیه السلام در حدیث معروف سلسله‌الذهب می‌فرماید: «... اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» [۴] «... لا اله الا الله اگرچه دژ خداوند است و هرکسی به آن وارد شود از عذاب خداوند در امان خواهد بود، اما همو فرمود این مسئله شروطی دارد و من جزء شرط‌هایش هستم.»

معنای حدیث مذکور این است که اگر کسی «لا اله الا الله» را فقط بر زبان بیاورد یا صرفاً نام و نام خانوادگی امام زمانش را بداند، هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت، مگر هنگامی که از امام زمان خود پیروی کند. چراکه همگان امام رضا علیه السلام را با اسم، نسب، کنیه، لقب و اوصاف ظاهری و علمی و... می‌شناختند و برای همین پای صحبت‌های او می‌نشستند؛ پس چه دلیلی دارد امام رضا علیه السلام بگوید من جزو شرایط ورود به دژ الهی هستم؟ آیا بدین علت نیست که امام علیه السلام اعلام می‌کند شناخت ظاهری اهمیت ندارد؟ اگر این مسئله را تأیید کنیم، معنای حدیث بعدی نیز مشخص خواهد شد: «في الحديث النبوي صلى الله عليه وآله من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية و من عرفه كفاه به معرفة إذا عرفه حق معرفته» [۵] «در حدیث نبوی وارد شده کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است و کسی که او را به درستی بشناسد همین او را کفایت می‌کند.»

طبق این حدیث، تنها راه نجات از مرگ جاهلی، شناخت حقیقی امام معصوم است. شناخت حقیقی امام معصوم این نیست که کودکانه بگوییم امام دوازدهم م ح م د علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است! بیایید جایگاه حقیقی امام معصوم را از خود امام معصوم بشنویم: «و عن أبي الجارود قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: من مات و ليس عليه إمام حي ظاهر مات ميتة

بعدي اینکه دانستن نام و نسب امام مهدی علیه السلام چه دردی را از آنها دوا می‌کند؟

این مسئله اگرچه کاملاً عقلانی است و هر عقل سلیمی بدون نیاز به تلاش زیادی به آن می‌رسد، اما اجازه دهید تا از کلام امام کاظم علیه السلام در این خصوص بهره بگیریم؛ چراکه آنها معدن علم و حکمت‌اند: «عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا يَعْني إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهُ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» [۱] «عمر بن یزید می‌گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: هرکسی بدون امام زنده‌ای که او را بشناسد بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. پس به او عرض کردم این را از پدرتان [امام صادق علیه السلام] نشنیدم که امام زنده [را باید بشناسیم]. امام کاظم علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این را پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود و فرمود کسی که بمیرد در حالی که امامی ندارد که از او بشنود و از او اطاعت کند به مرگ جاهلیت مرده است.»

کاملاً واضح است شناخت امام معصوم برای شنیدن از اوست. به این معنا که حقایق دین را باید از امام بگیریم و در عمل به دین خدا باید از او اطاعت کنیم. حتماً خواننده گرامی تأیید می‌کند دانستن اسم امام غایب برای کسانی که هیچ ارتباطی با او ندارند تا دین خود را از او بگیرند و از او پیروی کنند هیچ کمکی نمی‌کند. به خصوص وقتی تقریباً تمام امت اسلامی به این مسئله اقرار دارند که گذشت زمان و تغییر جامعه و روابط انسانی مستلزم تغییر در فهم از دین است، [۲] باید بدانند که شناخت از امام باید شناخت حقیقی و با آثار واقعی باشد، نه اینکه برای هر هدف درست یا غلطی فقط نام امام مهدی علیه السلام را به خاطر بسپارند.

این مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ...» [۳] «امام صادق علیه السلام فرمود پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که بمیرد در حالی که امامش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، پس بر شماست اطاعت کردن...»

این چنین جریان پیدا کرد که شناخت مردان [الهی] دین خداست...»

طبق کلام امام صادق (علیه السلام) دین شرعیات و شکایات نیست؛ بلکه دین و ریشه دین و یقین و ایمان، خود امام معصوم است. پس بیایید افکار کودکانه را کنار نهیم و به صورت جدی با این مقوله بسیار مهم و اساسی در دین خدا روبه رو شویم. هرچند ممکن است این راه، سختی هایی نیز در پی داشته باشد؛ همان طور که برای سلمان و ابوذر و مالک اشتر داشت. از مجموع این احادیث چنین نتیجه گرفته می شود که نقش امام معصوم در دین خدا بسیار حائز اهمیت است؛ چنانچه بدون امام معصوم دین اصلاً معنایی ندارد. همچنین دانستیم امام معصوم باید ظاهر و زنده باشد و انسان باید او را با آن جایگاهی که خداوند برای امام معصوم تعیین کرده است بشناسد و از او تبعیت کند؛ و متوجه شدیم شناخت اسم امام فایده ای به حال انسان نخواهد داشت.

منابع:

۱. محمد بن محمد، شیخ مفید، الإختصاص، النص، ص ۲۶۸.
۲. برای نمونه آقای مرتضی مطهری کتابی با عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» به نگارش در آورده است که نشان می دهد در شناخت دین مسئله تغییر زمان و جامعه تا چه اندازه مهم و واقعی است.
۳. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۴.
۴. شیخ صدوق، امالی، ص ۲۳۵.
۵. محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، الوافی، ج ۷، ص ۵۹۱.
۶. محمد بن حسن، شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۱، ص ۱۶۸.
۷. محمد بن حسن شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۱، ص ۱۶۵.
۸. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۵۲۹.

جاهلیة، قال: قلت إمام حی جعلت فداک؟ قال: إمام حی، إمام حی» [۶] «ابو جارد می گوید: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: هر کس بمیرد و امام زنده ظاهر نداشته باشد به مرگ جاهلی مرده است. عرض کردم: فدایت شوم، امام زنده؟ امام (علیه السلام) فرمود: امام زنده، امام زنده.»

همان طور که مشاهده کردید امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید امام زنده ظاهر تنها راه نجات است. امام اگر ظاهر نباشد ما نمی توانیم دین را از او بگیریم و وقتی نتوانیم دین را از امام زمان خود بگیریم، چگونه می توانیم دین دار باشیم؟ دین با استدلالات و استنتاجات و استحسانات حاصل نمی شود؛ چون دین، خود امام است و اوست که حلال را حلال و حرام را حرام می کند. «و عن عمار الساباطی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تترك الأرض بغير إمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله، و هو قول الله تعالى: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ ثم قال قال رسول الله ﷺ: من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية» [۷] عمار ساباطی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که ایشان (علیه السلام) فرمود: زمین بدون امامی که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند، رها نمی شود. سپس فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.»

آری، امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند. بدون امام انسان دین دار به حساب نمی آید؛ چون امام خود دین است و کسی که امام ندارد، دین ندارد. امام صادق (علیه السلام) در تعریف دین خدا می فرماید: «... ثُمَّ إِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَ أَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَ أَهْلُ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ جَدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ كَذَلِكَ جَرَى بِأَنَّ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينُ اللَّهِ...» [۸] «... سپس من به تو خبر می دهم که دین و اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین است و او همان ایمان است و او امام امتش و اهل زمانش است. کسی که او را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دین خدا را انکار کرده و کسی که او را نشناسد، خدا و دین و حدود و شرایع او بدون آن امام را نشناخته و

بررسی تطبیقی مفهوم «(یدالله)» از نظر متکلمین و مفسرین و ائمه اهل بیت علیهم السلام و تفسیر سید احمد الحسن در این باره



به قلم: ذاکره احمدی

مسئله تشبیه را ردّ می‌کند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: **(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)** [۶] (چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا) و **(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)** [۷] (و هیچ کس مانند او نیست).

به همین جهت بسیاری از علما درصدد تفسیر این مفهوم برآمده‌اند، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند درک کاملی از این مفهوم ارائه دهند؛ لذا سزاوار است تا مفهوم «(یدالله)» در آیات و روایات به کمک مفسر واقعی آن یعنی اهل بیت علیهم السلام صورت گیرد تا تفاسیر غلط یا

او بی‌نیاز مطلق است. [۱] درحالی‌که آیاتی از قرآن کریم وجود دارد که گویی در آنها از اعضایی همچون صورت، [۲] دست، [۳] پا [۴] و... برای خدا یاد شده است. اگر خدا فاقد جزء و عضو است پس معنای این عبارات چیست؟ اندیشه تجسیم، چنان در تاروپود رهبر فکری وهابیت و اتباع آنان ریشه دوانده که مقام و منزلت خداوند را در حدّ یک انسان معمولی تنزل داده و او را همچون انسان، محتاج اعضا و جوارح پنداشته است! [۵] این در حالی است که بسیاری از آیات قرآن کریم به‌طور صریح،

مقدمه

دست و پا و چشم و گوش و... همه جزئی از دارنده آن هستند و هرکدام کار به خصوصی را انجام می‌دهند؛ مثلاً با چشم می‌توان دید، با گوش می‌توان شنید... اگر خدا را دارای چشم و گوش و اجزای دیگر بدانیم معنایش این می‌شود که خداوند دارای اجزای مختلفی است و به این اجزا هم نیازمند است (برای دیدن به چشم نیاز دارد، برای شنیدن به گوش و...)! درحالی‌که خدای متعال از هرچیز و از هرکسی بی‌نیاز است؛ حتی از اجزای خود! چون

زبان ائمه علیهم‌السلام به خصوص وصی و فرستاده امام مهدی علیه‌السلام، سید احمدالحسن که سال‌هاست در بین ماست و برای هدایت ما فرستاده شده‌اند، تفسیر این کلمه صورت بگیرد.

نظر اهل بیت علیهم‌السلام

اهل بیت علیهم‌السلام هرگونه معرفتی را نسبت به «هو» مسدود می‌دانند. سید احمدالحسن در مقدمه کتاب توحید می‌فرمایند: «از آنجاکه غایت معرفت حقیقت «او: هو» است یعنی شناخت عجز از رسیدن به معرفت حقیقت.» [۱۷] امام رضا علیه‌السلام در همین زمینه می‌فرمایند:

«هرکس بگوید خدا وجه (صورت) - شبیه صورت‌های مخلوقات - دارد، قطعاً کافر شده؛ بلکه مراد از «وجه الله» انبیا و فرستادگان و حجت‌های الهی‌اند که به واسطه آنها به سوی خدا و دینش و معرفتش توجه می‌شود.» [۱۸] شخصی از امام رضا علیه‌السلام درباره (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) [۱۹] سؤال می‌کند که آیا براساس این آیه، خداوند مانند ما دو دست دارد؟ امام هم در پاسخ می‌فرمایند: «خیر [خدا دست ندارد]. اگر چنین بود [خدا هم] از مخلوقات به شمار می‌رفت.» [۲۰]

جانشینان خدا بر زمین، دست خدا هستند

نکته مهم دیگری که خوب است یاد بگیریم این است که: از آنجاکه اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان حجت‌های برگزیده الهی، جانشینان خدا بر زمین هستند (یعنی خلیفه الله

از مفسرین متقدم «ید» را به مفهوم نعمت و قدرت [۹] و کنایه از حفظ و دفاع [۱۰] گرفته‌اند.

عده‌ای از متأخرین معتقدند حمل الفاظ بر روح معانی، سبب فهم صحیح متون دینی و آیات الهی است، الفاظی که در قرآن و متون دینی به کار رفته است دارای معانی باطنی و اسراری است و این الفاظ با توجه به روح معانی، توسعه در مصادیق پیدا کرده و فهم جدید شکل می‌گیرد. [۱۱] آقای خمینی براساس قاعده روح معانی، درباره آیه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) [۱۲] معتقد است تفسیر این‌گونه آیات تنها با تأویل صحیح امکان‌پذیر است؛ زیرا تأویل، بازگرداندن لفظ از معنای ظاهری به معنای باطنی و حقیقی خود است و این قاعده، باب تأویل را بر سالک باز می‌کند و سالک به معنای باطنی از کتاب الهی دست می‌یابد. [۱۳] آری، پس تفسیر آیات بدون تأویل صحیح امکان‌پذیر نیست.

حال سؤال این است که تأویل صحیح برای تفسیر این‌گونه از آیات چگونه حاصل می‌شود؟ با توجه به برخی از آیات قرآن، تأویل به خدا و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهتر و نیک فرجام‌تر است. [۱۴] و تأویل آیات فقط مخصوص خدا و راسخون در علم است. [۱۵] طبق روایات فراوانی بر آگاهی پیامبر و امامان از تأویل قرآن تصریح و تأکید شده است. [۱۶]

چنان‌که واضح است تمام مفسرین و فقها از غیر ائمه از تفسیر واقعی آیات الهی عاجزند؛ لذا شایسته است تا از

ناقص، تشخیص داده شده و شأن و منزلت خدای یکتا حفظ گردد.

اما قبل از تبیین آن توسط اهل بیت علیهم‌السلام نظر برخی از افراد را که در مقام تفسیر این مفهوم برآمده‌اند، بررسی می‌کنیم تا وسعت بی‌انتهای علم امام در مقابل قطره‌های کوچک علمی علما و فلاسفه نشان داده شود.

بنابراین می‌توان گفت عبارت «دست خدا» در آیات قرآن و کلام اهل بیت علیهم‌السلام، به شکل‌های مختلفی بیان شده است که بسیار متفاوت است از دیدگاه پیروان اندیشه تجسیم و وهابیت و نظر برخی از متکلمین. با توجه به این تمایز در دیدگاه‌ها و بیم گمراهی در شناخت مفهوم عبارت «دست خدا» لزوم تحقیق و تفحص در درک درست این مفهوم بیش از پیش ضروری به نظر می‌رسد. با بررسی مباحث مطرح‌شده در کتب سید احمدالحسن، ابواب جدیدی از علم و اندیشه ناب و نهر «صاد» بر مؤمنین گشوده می‌شود که امید است چراغ راهی باشد در ادامه مسیر قرب به سوی خداوند تبارک و تعالی.

نظرات متکلمان و برخی فلاسفه

در اثبات دست خدا، بین متکلمین اختلاف است. مجسمه می‌گویند، خدا دو دست دارد. اصحاب حدیث می‌گویند: خدا را (دست‌ها) هست، ولی چگونگی آن را ندانیم. عبدالله بن کلاب می‌گوید: نسبت دست به خدا را باور داریم.

معتزله دست را به معنای نعمت می‌گیرند. [۸] و برخی



محمد ﷺ دست خداست

سید احمدالحسن در تفسیر دست خدای فرماید: «منظور، بنده خدا، محمد ﷺ است که همان خدای در خلق است و او بیعت شونده است [۲۶] و دست او بالای دست تمام بیعت کنندگان قرار دارد.» [۲۷] ایشان همچنین در کتاب توهم بی خدایی به نقص های بزرگی مانند ضعف ستون فقرات انسان و نیز عصب حنجره و طویل بودن آن اشاره کرده است. [۲۸] و در این کتاب توضیح می دهند که خالق اصلی خدای سبحان و متعال است؛ کسی که نور مطلق است و در او ظلمت و نقصی نیست؛ اما خالق مستقیم که مردم را خلق کرد او نیست. [۲۹] سید احمدالحسن درباره تفسیر آیه **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ** [۳۰] (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟) می فرماید: «و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با دوم، دست خداوند تلقی می شود؛ همچنین مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا می گردد؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد، بلکه دست ها بسیارند همان طور که حق تعالی می فرماید: **(وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ)** [۳۱] (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما گسترده ایم).» [۳۲]

قائم ﷺ دست خداست

در جایی دیگر سید احمدالحسن، قائم ﷺ را دست خدا معرفی می کنند و می فرمایند: «پیامبری مبعوث نشد، مگر پس از کامل شدن عقلش. قائم ﷺ که دست خداوند است. روی سر یارانش دست می کشد و عقل هایشان کامل می شود؛ یعنی با علم بر سرشان دست می کشد و اگر به این علم عمل کنند و در ملکوت آسمان ها به آسمان ارتقا یابند، عقل هایشان کامل می شود.» [۳۳]

از حسن بن سلیمان حلی نقل شده است که: مفضل بن عمر می گوید: از آقای خودم، امام صادق ﷺ سؤال کردم: ... به غیر از سنت قائم ﷺ قبل از ظهور و قیامش با او بیعت کنید. فرمود: «ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم ﷺ، بیعت کفر و نفاق و فریب دادن است؛ خدا فردی را که با او بیعت می کند و کسی که با او بیعت می شود لعن می کند. ای مفضل! قائم ﷺ به حرم تکیه می دهد و دستش را جلو می آورد در حالی که روشن (سفید و) بدون هیچ عیبی است و می فرماید: این دست خدا و از سوی خدا و به دستور خداست. بعد، این آیه را تلاوت می فرماید: **إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُوكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ**

هستند) از ایشان به لسان الله، اذن الله، يد الله، وجهه الله و ... یاد می شود. به عنوان نمونه پیامبر مهربان ما درباره امیر مؤمنان چنین فرموده اند: «علی بن ابی طالب چشم بینای خدا و گوش شنوای او و زبان گویای او در میان خلق است. علی بن ابی طالب دست گشاده مهربان خدا بر سر بندگان است و وجه خدا در آسمان ها و زمین است ... هر که او را بشناسد به سوی بهشت نجات پیدا می کند و هر که او را انکار کند به جهنم کشیده می شود.» [۲۱] در تفسیر برخی از مسیحیان نقل شده، حضرت مسیح ﷺ ابن الله و امام حسین ﷺ ثار الله و امام علی ﷺ ید الله معرفی شده اند. [۲۲]

خدا به دست علی نه، به «دست خود» روزی دری که مانع اسلام بود را کندش «جمال وجه خدا واحد است» این یعنی علی است اخم خدا و علی است لبخندش [۲۳]

از ابو عبدالله ﷺ روایت شده است که فرمود: «امیر المؤمنین ﷺ می فرمود: من علم خدا و قلب بیدار خدا و زبان گویای خدا و چشم بینای خدا هستم و من جنب خدا و دست او هستم.» [۲۴][۲۵]

اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ [۳۴] (کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنهاست). [۳۵]

امام قائم علیه السلام تجلی اسم خدای سبحان است، آن‌گاه که زنده است و پیش از شهادتش؛ و این به جهت طول حیات آن حضرت و طول عبادت او با کمال صفاتش و اخلاص اوست. آن حضرت نمازش را به قنوتش متصل می‌کند و قنوتش را به نمازش؛ گویی از عبادت خدای سبحان خسته و ملول نمی‌گردد؛ و از آنجاکه در روز دین یعنی روز قیامت صغرا و آن‌طور که در قرآن ذکر شده است، روز معلوم، او بر عرش نشسته است، و از آنجاکه به نام خدا بین ملت‌ها در آن روز حاکم است، حتماً باید آینه‌ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس می‌گرداند تا حاکم، همان خداوند در خلق باشد و به این ترتیب سخن امام علیه السلام همان سخن خداوند، و حکم او حکم خدا، و سلطنت امام علیه السلام سلطنت خدای سبحان و متعال باشد و در آن روز آن حضرت، مصداق کلام خداوند متعال در سوره فاتحه است که می‌فرماید: **(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)** (آن فرمانروای روز جزا). در آن روز امام علیه السلام چشم خدا و زبان گویای خدا و دست خداوند است. [۳۶] [۳۷]

حضرت عیسی علیه السلام دست خداست

ایشان (سید احمد الحسن) در جایی دیگر حضرت عیسی علیه السلام را دست خدا معرفی می‌کنند و می‌فرمایند:

«اما از آنچه در همین رساله در اصحاح سوم آمده است، بعد از تفسیری که ارائه نمودیم، فهمیده می‌شود که ظهور خداوند در جسد دقیقاً مانند ظهور او در تمام عوالم خلق شده و تجلی او در آن و ظهور خلقت به خدای سبحان است. آری در اینجا ویژگی خاصی برای این کلام است؛ زیرا عیسی تمثیل (پرتو فروزان خدا در ساعیر) است؛ یعنی او دست خدا، وجه خدا و صورت خداست و در عین حال او بنده‌ای مخلوق است و خدای سبحان و متعال نیست. بین حقیقت و صورت تفاوت زیادی وجود دارد، همان‌طور که بین شیء و لاشیء (چیز و هیچ چیز) تفاوتی فراوان نهفته است.» [۳۸]

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و حضرت عیسی علیه السلام دستان خدا محسوب می‌شوند، چنان‌که سید احمد الحسن می‌فرماید: «... و انکارکننده عیسی علیه السلام است حتی اگر ادعای مسیحی بودن داشته باشد، همچنین منکر محمد صلی الله علیه و آله است حتی اگر ادعای مسلمان بودن کند و منکر حسین است هر چند ادعا کند از شیعیان حسین بن علی علیه السلام است. وضعیت جهاد برای برافراشتن و آشکار نمودن موضوع خلیفه و جانشین خداوند در زمینش نیز به همین ترتیب است؛ چرا که او همان کلمه الله و جانشین خداوند است که خداوند سبحان و متعال تعیینش فرموده است؛ و از آنجاکه توحید با شناخت و معرفت او حاصل می‌شود، پس با آنها خدا شناخته می‌شود. پس

هر کس خلفای خداوند سبحان را بشناسد خداوند را شناخته است و هر کس آنها را انکار کند خداوند را انکار کرده است و هر کس حق آنها را نشناسد خداوند سبحان و متعال را نشناخته است؛ زیرا آنها همان نام‌های نیکوتر خداوند، و وجه خدا، و دست خداوند سبحان و متعال اند.» [۳۹]

حجرالاسود دست خداست

در احادیث بردعا کردن در کنار حجرالاسود و لمس و بوسیدن آن (استلام) و به ویژه بر تجدید عهد بر توحید و رسالت و به گواهِ گرفتن حَجَر تَأْكِيد شده است. [۴۰] حجرالاسود نیز در کلام اهل بیت علیهم السلام و سید احمد الحسن به عنوان دست خدا بر زمین معرفی شده است. [۴۱] [۴۲] چنان‌که امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «عمر بن خطاب بر حجرالاسود گذر کرد و گفت: به خدا سوگند، ای سنگ ما می‌دانیم که تو سنگی و هیچ سود و زیانی نمی‌رسانی، مگر اینکه دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست دارد پس ما هم تو را دوست داریم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای پسر خطاب چه می‌گویی؟ به خدا سوگند، روز قیامت این سنگ را خدا مبعوث می‌کند در حالی که دارای زبان و دو لب است (یعنی سخن می‌گوید)؛ پس به نفع کسانی که به عهد و پیمان خود با خدا وفا کردند، شهادت می‌دهد. حجرالاسود دست راست خدا در روی زمین است که بندگان به وسیله آن با خدا بیعت می‌کنند. عمر گفت: خدا مراد شهری که علی بن ابی‌طالب آنجا نباشد، باقی ندارد.» [۴۳]

مؤمن هم دست خداست

انجام کار نیک همان ولایت ولیّ خدا و ترک زشتی، همان کفر به طاغوت است؛ و به طور قطع موالات و پیروی از ولیّ خدا مراتب مختلفی دارد. کسی که در تمام حرکات و سکنات از او پیروی می کند، همانند کسی که با زبانش پیرو اوست و در کردارش از او متابعت نمی کند نیست و هرچه ملازمت و همراهی با ولیّ خدا بیشتر باشد، تقرّب و نزدیکی به خدا بیشتر خواهد بود و به همین ترتیب پیش می رود تا این بنده ملازم ولیّ خدا، تصویری دیگر از ولیّ خدا و حجّت او بر بندگانش می گردد. به این ترتیب این بنده می شود چشم خدا و دست خدا، همان طور که ولیّ خدا و حجّت او بر بندگانش چشم خدا و دست خداوند است. [۴۴] حدیث (الصوم لی و انا اجزی به) (روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم) تفسیر می کند؛ یعنی پاداش روزه گرفتن از منبت یعنی ترک گفتن من. خداوند سبحان است و معنای این جمله آن است که بنده، زبان خدا و دست خدا می شود. [۴۵]

در حدیث قدسی از خداوند سبحانه و تعالی آمده است که فرمود: «زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی دل بنده مؤمن من، دارد.» [۴۶] «در دل مؤمن بگنجم ای عجب / گر مرا جویی در آن دلها طلب»؛ [۴۷] یعنی او وجه الله و یدالله است، و این معنا در قرآن نیز آمده است: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ**

اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) [۴۸] (آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دست هایشان است). [۴۹]

نتیجه گیری

با دقت در آیات قرآن و تفحص در کلام اهل بیت (علیهم السلام) به این جمع بندی می رسیم که عبارت دست خدا و عبارات مشابه آن برخلاف نظر پیروان اندیشه تجسیم، به طور کلی دارای مفهومی حقیقی و فرامادی است و به گونه ای رمزآلود به ابزار و وسایل خداوند در خلقت اشاره می کند؛ همچنان که در کلام فاطمه زهرا (علیها السلام) اشاره شده است: «نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَمَحَلُّ قَدْسِهِ» [۵۰] «ما وسیله خدا در خلقتش بوده و برگزیدگان خدا و جایگاه قدس اویم.»

منابع

۱. (الله الصمد). توحید، ۲.
۲. به عنوان نمونه می توان به این دو آیه اشاره نمود: **رُؤْيَاهُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فُتْمًا وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (بقره، ۱۱۵) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَلَا هَيْهَا ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** (رحمان، آیه ۲۷).
۳. **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدْعِيهِ اللَّهُ مَعْلُوءَةً** (مائده، ۶۴) و **(يُدْعِيهِ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)** (فتح، ۱۰).
۴. **يَوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ** (قلم، ۴۲).
۵. العقيلي، عبدالرحمن، منهاج السنه المحمديه في الرد علي منهاج ابن تيميه، كربلاء، العتبه الحسينيه المقدسه. قسم الشؤون الفكرية والثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۳۵ق، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۱۳۹.
۶. شوری، ۱۱.
۷. توحید، ۴.
۸. ابوالحسن اشعری، مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، فرانس شتاینر، آلمان، ویسبادن، ۱۹۴۰ق نوبت چاپ: سوم،



۳۵. سید احمد الحسن، وصیت مقدس نوشتار بازدارنده از گمراهی، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۳۶. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸.
 ۳۷. سید احمد الحسن، متشابهات ج ۱، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۳۸. سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری.
 ۳۹. سید احمد الحسن، جهاد درب بهشت است، ص ۶۴ و ۶۵، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۴۰. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۶۰۶.
 ۴۱. سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۴۲. بَرَقِي، احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان، المحاسن، ج ۱، ص ۶۵.
 ۴۳. عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا حَجَرُ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ إِلَّا أَنَّا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّكَ فَتَحْنُ نُحِبُّكَ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «كَيْفَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَوَ اللَّهُ لَيُبْعَثَنَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ وَشَفَتَانِ فَيَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَهُوَ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَبَايِعُ بِهَا خَلْقَهُ.» فَقَالَ عُمَرُ: لَا أَبْقَانَا اللَّهُ فِي بَلَدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۲۲، ح ۱).
 ۴۴. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۴۵. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۴۶. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.
 ۴۷. حافظ شیرازی.
 ۴۸. فتح، ۱.
 ۴۹. سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۱۱.

أَشْرَتْ بِيَدِي إِلَيَّ يَدُهُ فَقَالَ لَا لَوْ كَانَ هَكَذَا لَكَانَ مَخْلُوقًا) توحيد صدوق، ص ۱۶۸. و بحار الانوار، ج ۴، ص ۴.
 ۲۱. «هُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أَدْنُهُ السَّمَاعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ وَجْهُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ... مَنْ عَرَفَهُ نَجَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ هَوَىٰ إِلَى النَّارِ» بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۷.
 ۲۲. يقول بعض المسيحيين. أحياناً. إِيَّهَا حِينَ يَسْمَوْنَ الْمَسِيحَ عليه السلام ب «ابن الله» أَمَّا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ كَمَا يَفْعَلُ الْمَسْكُونُونَ فِي تَسْمِيَةِ سَبِطِ الرَّسُولِ عليه السلام الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ب «ثار الله وابن ثاره» أَوْ كالتسمية التي وردت في بعض الروايات لعلي بن أبي طالب عليه السلام حيث سمي فيها ب «يد الله» ر.ك: تمثيل الامثل، مكارم شیرازی، ج ۳، ص ۵۴۴.
 ۲۳. شاعر: حمزه محمدی.
 ۲۴. توحيد صدوق، ص ۱۶۴، باب ۲، ج ۱؛ همچنین به اختصاص مفید صفحه ۲۴۸ رجوع نماید.
 ۲۵. سید احمد الحسن، متشابهات ج ۳، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۲۶. **(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أُوْفِيَ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فسيؤتيه أجرًا عظيمًا) (فتح، ۱).**
 ۲۷. سید احمد الحسن، کتاب توحيد، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۲۸. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۲۹. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۲۶۳ و ۲۶۴، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۳۰. ص ۷۵.
 ۳۱. ذاریات، ۴۷.
 ۳۲. سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۳۳. سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۳۴. فتح، ۱.

ج ۱، ص ۲۰۹.
 ۹. شیخ صدوق، التوحيد، جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، ج ۱، ص ۲۳؛ شیخ طوسی، التبيان في تفسير القرآن، احياء التراث العربي - بيروت، بی تا، ج ۹، ص ۳۱۹.
 ۱۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ق، ج ۶۸، ص ۲۸۹.
 ۱۱. خمینی، روح الله، مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ایران، تهران، ۱۳۷۶ ش، نوبت چاپ: سوم، ۳۹ و همو، تقريرات فلسفه، مؤسسه تنظيم و نشر امام خمینی، ایران - تهران، ۱۳۸۱ ش، نوبت چاپ: اول، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
 ۱۲. فتح، ۱.
 ۱۳. خمینی، روح الله، شرح دعاء السحر، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ایران، تهران، ۱۳۷۴ ش، نوبت چاپ: اول، ۳۷ و همو، شرح حديث «جنود عقل و جهل» مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ایران، قم، ۱۳۸۲ ش، نوبت چاپ: هفتم، ص ۳۱.
 ۱۴. **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (نساء، ۵۹).**
 ۱۵. **(وَمَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (آل عمران، ۷).**
 ۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ق، ج ۵۴، ص ۱۱ و همو، ج ۸۲، ص ۹.
 ۱۷. سید احمد الحسن، توحيد، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
 ۱۸. «مَنْ وَصَفَ اللَّهُ بَوَجْهِهِ كَالْوَجْهِهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنبَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حَجَجُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هُمْ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ» توحيد صدوق، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۱.
 ۱۹. مائده، ۶۴.
 ۲۰. «سَمِعْتُهُ يَقُولُ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ فَقُلْتُ لَهُ يَدَانِ هَكَذَا وَ

کاوشی در تعریف حدیث صحیح

به قلم:
محمد رضا
عطوف

ملاک صحت حدیث چیست و حدیث صحیح به چه معناست؟

نیز مرحوم کرکی به همین نکته اشاره کرده و می‌نویسد:

«متقدمین تصریح کرده‌اند که تمامی روایاتی را که در کتبشان نقل کرده و به آن‌ها عمل نموده‌اند، صحیح و علم‌آور است و این علم یا به موجب تواتر است یا به سبب قرائنی که برایشان علم‌آور بوده، و در این مسئله بین روایتی که راوی ثقة شیعیه و راوی ثقة غیر شیعیه نقل کند، تفاوتی نگذاشته‌اند؛ به همین دلیل آن‌ها به خبر واحدی که قرینه‌ای نداشته باشد که علم‌آور بوده یا موجب وجوب عمل به آن روایت بشود، عمل نمی‌کنند.» [۲]

همچنین ابوالمعالی کلباسی می‌نویسد: «در نگاه متقدمین (منظورم فقهای متقدم است) ملاک صحت حدیث بنا بر کلام شیخ بهایی در ابتدای کتاب مشرق‌الشمسین این بود که آن خبر ظنی‌الصدور [اطمینان‌آور] باشد ولو به وسیله قرائن و امور خارجی مانند وجود آن روایت در بسیاری از اصول چهارصدگانه، تکرار آن روایت در یک یا دو اصل یا بیشتر با سلسله اسناد

درآمد

کسی که با مبانی قَدَمَا (=متقدمین) و متأخرین در صحت‌سنجی اخبار آشنایی مختصری داشته باشد، به خوبی می‌داند که تعریف قدما از حدیث صحیح با تعریف متأخرین به کلی متفاوت است.

قَدَمَا یا همان متقدمین یعنی علمای شیعه تا پیش از علامه حلی (۷۲۶-۷۴۸ق) و استاد او احمد بن طاووس (متوفای ۶۷۳ق). خبر ظنی‌الصدور (یعنی خبر واحد فاقد قرینه) را معتبر نمی‌دانستند؛ آن‌ها تنها روایتی را صحیح و معتبر می‌دانستند که متواتر یا محفوف به قرائن باشد؛ به عنوان نمونه عالم بزرگ شیعی سیدمرتضی می‌گوید:

«این‌گونه نیست که همه روایاتی را که علمای شیعه روایت کرده و در کتبشان آورده‌اند در حکم خبر واحد باشد، اگرچه مستند به تعداد اندکی از راویان باشد؛ بلکه بیشتر این روایات متواتر و علم‌آور است.» [۱]

بنابراین محل اختلاف دو مبنا در آن است که متأخرین برخلاف قدما، باب عمل به روایت ظنی‌الصدور را گشوده و گفتند به شرط اعتبار راویان می‌توان به آن عمل کرد.

روش سندی؛ از روشی برای ارزیابی روایت ظنی‌الصدور، تا ابزاری برای رد روایت قطعی‌الصدور!

متأسفانه این روش که ابتدا با معتبرشمردن روایت ظنی شروع شده بود، در ادامه به رد اخبار قطعی‌الصدور انجامید؛ یعنی نه تنها خبر ظنی‌الصدور، بلکه خبر قطعی‌الصدور نیز طبق تقسیم چهارگانه تقسیم شده و در صورت ضعف سند کنار گذاشته می‌شد؛ زیرا پیروان این روش، به موجب اعتنای زیادی که به اعتبارسنجی راوی و بررسی سند پیدا کرده بودند، حتی با روایت مقرون به قرائن هم مانند خبر واحد بدون قرینه برخورد کرده و بدون توجه به قرائن آن روایت، تنها صحت و سقم سند (یا همان اعتبار راوی) را ملاک اعتبارسنجی روایت قرار دادند و این‌گونه بسیاری از روایات را به صرف نداشتن سند صحیح کنار می‌گذاشتند، و این اصلاً با مبنای متقدمین که صحت سند یا همان اعتبار راویان را تنها یک قرینه ظنی و کم‌اهمیت در میان دیگر قرائن می‌دانستند هم‌خوانی نداشت و البته مخالف دأب خود متأخرین هم بود که در ابتدا این روش را برای پذیرش اخبار ظنی (فاقد قرائن) قرار داده بودند، نه برای رد اخبار قطعی (مقرون). [۶]

این امر تا جایی پیش رفت که دو روش در میان علما پدید آمد:

- روشی که اصطلاحاً وثوق صدوری نامیده می‌شود و ملاکش به دست آمدن اطمینان به صدور روایت است، خواه سندش ضعیف باشد یا صحیح؛

- روشی که به وثوق سندی شناخته شده و بر پایه صحت و سقم سند روایت استوار است. نمونه این بحث را می‌توان در مواجهه با احادیث کتاب کافی مشاهده کرد؛ کتاب کافی به عنوان یکی از کتبی که به کتب اربعه [کتب چهارگانه] معروف است، به طور کلی و فی‌الجمله معتبر است؛ [۷] دلیل اعتبار آن هم به نحوه گردآوری احادیث این کتاب از اصول چهارصدگانه برمی‌گردد. اولین فردی که از صحت و اعتبار

متعدد و معتبر، وجود آن روایت در اصلی [از اصول چهارصدگانه] که انتساب آن به یکی از اصحاب اجماع (که در رجال کشی یا شیخ طوسی ادعا شده) معروف و مشهور باشد، یا اینکه آن روایت در یکی از کتبی آمده باشد که بر ائمه عرضه شده و ائمه مؤلف آن را مدح و تمجید کرده‌اند؛ مانند کتاب عبیدالله حلبی که بر امام صادق علیه السلام عرضه شد، و کتاب‌های یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان که بر امام عسکری عرضه شد؛ یا اینکه آن روایت از یکی از کتبی نقل شود که اعتماد و اطمینان به آن در میان پیشینیان رایج بوده، چه مؤلف آن شیعه باشد، مانند کتاب الصلاة حریر بن عبدالله سجستانی، کتب بنی سعید و علی بن مهزیار، و چه شیعه نباشد، مانند کتاب حفص بن غیاث قاضی و حسین بن عبیدالله سعدی، و کتاب قبله علی بن حسن طاطری. [۳]

دکتر شیخ احمد حلی (از انصار امام مهدی) در رساله اتمام مقطع دکتراي خود، به مبنای متقدمین در صحت سنجی اخبار و روایات اشاره کرده و می‌نویسد:

«ملاک حدیث صحیح در نگاه متقدمین: منظورمان از متقدمین صاحبان اصول چهارگانه است یعنی کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و کسانی که معاصر آن‌ها بوده و روایات را از اصول چهارصدگانه اولیه جمع‌آوری کردند؛ اصول چهارصدگانه‌ای که اصحاب ائمه برای ما گردآوری یا نقل نمودند، شیوه عمل این علما تا عصر سید بن طاووس این بود که روایت را فقط به دو قسم تقسیم می‌نمودند: خبر صحیحی که به آن عمل می‌کردند، و حدیث ضعیفی که به آن عمل نمی‌کردند.» [۴]

در مقابل، برخی از متأخرین علاوه بر خبر متواتر یا مقرون، خبر واحد فاقد قرینه (خبر ظنی) را هم معتبر دانسته و عمل به آن را، در مباحث فقهی و به شرط صحت سند مجاز شمردند و آن را صحیح نامیدند.

در حقیقت، تقسیم‌بندی قدما، ثنایی یا دوگانه بود (صحیح و غیرصحیح) و تقسیم‌بندی متأخرین، رباعی یا چهارگانه (صحیح، موثق، حسن و ضعیف). [۵] یعنی متأخرین، خبر واحد فاقد قرائن را به لحاظ اعتبار راویانش به چهار دسته تقسیم نموده و چنانچه همه راویانش معتبر باشند، آن روایت را صحیح و معتبر می‌نامیدند.

بهبودی کتابی تحت عنوان گزیده کافی یا صحیح کافی نوشته و از میان ۱۶۱۹۹ احادیث کتاب کافی، تنها به صحیح بودن ۴۴۲۸ حدیث رأی داده است. کوتاه سخن آنکه، روش سندی که در ابتدا برای اعتبارسنجی روایات ظنی وضع شده بود، در ادامه به ابزاری برای نقد و رد روایات قطعی و معتبر بدل شد، و کتاب کافی نمونه‌ای از این ماجراست.

تعریف حدیث صحیح

با توجه به آنچه گذشت دانستیم که تعریف متقدمین و متأخرین از اصطلاح حدیث صحیح با یکدیگر متفاوت است.

شیخ جعفر سبحانی در خصوص تفاوت تعریف قدما و متأخرین از اصطلاح صحیح می‌گوید:

«در نگاه متأخرین - که از زمان علامه حلی یا زمان استاد او احمد بن طاووس (متوفی سال ۶۷۳ ق) شروع می‌شود - حدیث صحیح حدیثی است که سندش تا معصوم متصل باشد، و در هر طبقه یک راوی شیعه و عادل و ضابط از راوی دیگری با همین خصوصیات نقل کند؛ اما در اصطلاح متقدمین، صحیح عبارت است از حدیثی که محفوف به قرائن داخلی یا خارجی باشد؛ قرائنی که بر صدق آن حدیث دلالت دارد، اگرچه سندش ضعیف باشد... به بیان دیگر، حدیث در اصطلاح متقدمین به دو قسم تقسیم می‌شود: صحیح و غیر صحیح، برخلاف اصطلاح متأخرین که چهار قسم دارد: صحیح، موثق، حسن و ضعیف. آری، یکی از قرائنی که بر راستی و خبر دلالت دارد، ثقه و مورد اعتماد بودن راویان به معنای عام است؛ یعنی راوی در نقل حدیث راست‌گو باشد؛ اما این فقط یکی از قرائن بوده و تنها قرینه نیست.» [۱۳]

و در جایی دیگر از همین کتاب می‌گوید:

«تقسیم نمودن حدیث به اقسام چهارگانه مشهور، یک تقسیم جدید است که از زمان عالم رجالی سید احمد بن طاووس - که استاد علامه حلی و ابن داوود حلی بود - به وجود آمد. تا پیش از آن، تقسیمات حدیث در میان متقدمین دوگانه بود، و حدیث از دو حال خارج نبود: معتبر و نامعتبر، حدیثی که توسط قرائن تأیید شود، صحیح است، یعنی معتبر بوده و می‌توان به آن استناد کرد، و حدیثی که بدون قرینه

احادیث کتاب کافی سخن گفته، مؤلف این کتاب یعنی شیخ کلینی است [۸] و پس از او نیز بسیاری از علمای شیعه به آن اشاره کرده‌اند. مرحوم خویی می‌نویسد:

«بیش از یک نفر از بزرگان گفته‌اند که تمامی روایات کتاب کافی صحیح است و نمی‌توان هیچ‌یک از روایات آن را به ضعف سند متهم نمود. از استادم شیخ محمد حسین نائینی شنیدم که در مجلس درسش می‌گفت: اشکال گرفتن در سند روایات کافی شیوه فرد عاجز و ناتوان است.» [۹]

با این حال، اما کتاب کافی نیز از روش سندی در امان نمانده و برخی از طرفداران روش سندی، روایات این کتاب را هم براساس میزان اعتبار سند، نقد و بررسی کرده‌اند. دکتر شیخ ناظم عقیلی پس از نقل کلام میرزای نائینی - که پیش‌تر آن را به نقل از مرحوم خویی خواندیم - چنین می‌نویسد:

«بسیاری از رجال و راویان روایات کتاب کافی در کتب رجالی تضعیف شده‌اند؛ [۱۰] بلکه بسیاری از علما تصریح نموده‌اند که براساس روش متأخرین [یعنی روش سندی]، از مجموع ۱۶۱۹۹ یا ۱۶۱۲۱ احادیث کتاب کافی، ۹۴۸۵ حدیث ضعیف است و تنها ۵۰۷۲ حدیث صحیح وجود دارد. بقیه احادیثش نیز حسن و موثق و قوی و ضعیف است! با این حال، نائینی این را موجب رد روایات کافی نمی‌داند؛ بنابراین او چنین اعتقادی ندارد که هر راوی که توسط علمای رجال تضعیف شود، روایت او غیر قابل پذیرش است، و این نیز یک پاسخ بر کسی به شمار می‌رود که چنین گمانی دارد.» [۱۱]

مطلبی را که دکتر شیخ ناظم عقیلی در خصوص بررسی سندی احادیث کتاب کافی به آن اشاره نموده، شیخ جعفر سبحانی نیز به نقل از مرحوم بحرانی آورده و می‌نویسد:

«صاحب کتاب لؤلؤة البحرین از برخی اساتید خود که جزو متأخرین هستند چنین نقل می‌کند: مجموع احادیث کتاب کافی، ۱۶۱۹۹ حدیث است، از این تعداد، ۵۰۷۲ حدیث به اصطلاح و تعریف متأخرین، صحیح است، ۱۴۴ حدیث حسن است، ۱۱۰۸ حدیث موثق است، ۳۰۲ حدیث قوی است، و ۹۴۸۵ حدیث نیز ضعیف است.» [۱۲]

در قرن حاضر نیز شخصی به نام محمد باقر

حدیثی است که سندش تا معصوم متصل باشد، و در هر طبقه یک راوی شیعه و عادل از راوی دیگری با همین خصوصیات نقل کند؛ و حدیث ضعیف نیز حدیثی است که در سلسله‌سند آن راوی ضعیف یا مجهول وجود داشته باشد؛ اما در نگاه متقدمین مانند کلینی و صدوق و شیخ مفید و سیدمرتضی و شیخ طوسی و دیگرانی که قبل یا بعد از آنان بوده‌اند تا اواخر قرن پنجم هجری. حدیث صحیح عبارت است از حدیثی که صدور آن از معصوم اثبات شود، یا با تواتر یا با قرائنی که موجب آن شود.» [۱۷]

همچنین فرزند شهید ثانی که با عنوان صاحب معالم هم شناخته می‌شود، در این باره در کتاب المنتقی الجمان می‌نویسد:

«قطعاً متقدمین به این اصطلاح [یعنی تعریفی که متأخرین از حدیث صحیح ارائه می‌دهند و آن را در صحت سند محدود می‌کنند] علم و آگاهی نداشتند؛ زیرا متقدمین در بیشتر اوقات از این اصطلاح بی‌نیاز بودند، به واسطه قرائن بسیاری که بر راستی و درستی خبر دلالت دارد؛ اگرچه سند روایت هم ضعیف باشد، و به دنبال آن حدیث صحیح‌السند، برتری و مزیتی نداشت که موجب وضع اصطلاح شود. وقتی آن آثار از بین رفت و سندهای روایت کم شد، متأخرین ناچار شدند تا روشی را برای تمییز و جداسازی و تعیین اعتبار روایات پیدا کنند که خالی از شک و تردید باشد؛ پس اصطلاحی را که گفتیم وضع نمودند و کسی از وجود این اصطلاح تا قبل از زمان علامه حلی، علم و اطلاع ندارد، مگر سید جمال‌الدین احمد بن طاووس.» [۱۸]

همچنین شیخ بهایی می‌گوید:

«در اصطلاح علمای متأخر ما، حدیث معتبر اجمالاً به همان سه قسم معروف تقسیم می‌شد؛ یعنی صحیح و حسن و موثق، با این توضیح که اگر تمامی راویان سلسله‌سند حدیث شیعه ۱۲ امامی و توثیق شده بودند، آن حدیث صحیح بود، اگر تمامی راویان سلسله‌سند حدیث، شیعه ۱۲ امامی بودند و همه یا بخشی از آن‌ها توثیق نشده بودند آن حدیث حسن بود، و اگر همه یا بخشی از راویان سلسله‌سند یک حدیث شیعه نبودند ولی همه آن‌ها توثیق شده بودند آن حدیث موثق بود. این اصطلاح در بین علمای متقدم ما معروف نبود. چنان‌که برای کسی که با کلام آن‌ها آشنا باشد مشخص است.

باشد غیر صحیح است، یعنی نامعتبر بوده و نمی‌توان بر آن تکیه کرد، اگرچه ممکن است از اهل بیت صادر شده باشد. این تقسیم‌بندی بین متقدمین معروف بود تا زمان عالم رجالی معروف ابن طاووس؛ اما پس از آن به تقسیم چهارگانه تبدیل شد که اقسام آن عبارت‌اند از: صحیح و موثق و حسن و ضعیف. اکنون جای صحبت درباره عامل به وجود آمدن این تقسیم و مخالفت با تقسیم رایج بین متقدمین نیست. شاید سبب آن کم شدن و از بین رفتن قرائن اطمینان‌آور در اثر گذشت زمان بود؛ همچنین از بین رفتن اصول و کتبی که به دست صاحبان ثقه آن کتب تألیف شده بود. پس [متأخرین] تقسیم چهارگانه‌ای را وضع کردند که بر پایه بررسی سند و ویژگی‌های راوی بنا شده بود. در هر حال برای حدیث صحیح دو اصطلاح یا دو تعریف وجود دارد.» [۱۴]

در جایی دیگر نیز وی مبنای متقدمین را ترجیح داده و چنین می‌گوید:

«در این باره نظر سومی هم وجود دارد که محکم‌ترین نظر در باب حجیت روایات است. آن این است که روایتی که از دایره ظنون مورد نهی خارج و استثنا می‌شود، روایتی است که نسبت به صدور آن اطمینان حاصل شود، اگرچه وثاقت راوی هم احراز نشود. روشن است که اطمینان به صدور روایت متوقف بر گردآوری قرائن و نشانه‌هایی است که موجب اطمینان به صدور یک روایت می‌شود؛ و یکی از قرائن اطمینان‌آور علم و آگاهی به ویژگی‌های راویان موجود در سلسله‌سند روایات است.» [۱۵]

و در جایی دیگر می‌گوید:

«وثاقت راوی یکی از نشانه‌هایی است که موجب اطمینان به صدور یک روایت می‌شود، و حجیت محدود به خبر راوی ثقه نیست؛ بلکه اگر وثاقت راوی احراز نشود، اما قرائن از راستی و درستی خبر حکایت کند، می‌توان آن روایت را پذیرفت. با نگاه به سیره و روش عقلا، این قول صحیح به نظر می‌رسد؛ سیره و روش عقلا پذیرش خبری است که نسبت به صدور آن وثوق و اطمینان وجود داشته باشد، ولو آنکه وثاقت خبردهنده هم احراز نشود.» [۱۶]

مرحوم کرکی هم در کتاب خودش به این مطلب اشاره نموده و می‌نویسد:

«بدان که حدیث صحیح در نگاه متأخرین،

شیخ حر عاملی نیز با اشاره به منشأ پدید آمدن تقسیم چهارگانه روش سندی، آن را ظنی و نامعتبر می‌داند:

«چنان‌که مشخص است، این اصطلاح در زمان علامه حلی یا استاد او احمد بن طاووس پدید آمده، و خود آنان [پیروان روش سندی] به این معترف هستند. این یک اجتهاد ظنی از آن دو نفر بوده که تمامی آنچه در احادیث مربوط به استنباط و اجتهاد و ظن در باب قضاوت و غیر آن گذشت، در رد آن مطرح می‌شود. این یک مسئله اصولی است و اتفاق نظر وجود دارد که در آن، تقلید یا عمل به دلیل ظنی جایز نیست، و آن‌ها در این باره دلیل یقینی ندارند، پس عمل به آن جایز نیست و استدلالات تخیلی آن‌ها، ظنی‌السند و ظنی‌الدلالة است؛ حال چطور می‌توان برای اثبات ظن به ظن استدلال کرد، در حالی که این دور [منطقی] است؟! به علاوه، در روایت چنین آمده: بدترین چیزها، بدعت‌هاست؛ و نیز آمده: بر شما باد به چیزی که از قدیم‌الایام وجود دارد.» [۲۵]

مرحوم وحید بهبهانی هم به این موضوع پرداخته است؛ او می‌نویسد:

«حدیث صحیح در نگاه متقدمین حدیثی بود که نسبت به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل شود؛ اعم از اینکه این اطمینان ناشی از وثاقت راوی باشد یا از دیگر قرینه‌ها، و اعم از اینکه به صدور آن حدیث از معصوم یقین پیدا کنند، یا ظن پیدا کنند. شاید شرط کردن عدالت راویان بر اساس آنچه گفتیم. برای آن باشد که روایت را بدون نیاز به تبیین و به دست آوردن نشانه‌هایی که برای متقدمین اطمینان‌آور و قابل توجه بوده، از راوی بپذیریم؛ همچنان‌که در نگاه متأخرین نیز چنین است.» [۲۶]

شیخ انصاری نیز که آوازه و شهرت او در حوزه‌های علمیه بی‌نیاز از توضیح است، تعریف قدما را ترجیح داده؛ وی پس از بحث از ادعای شده برای حجیت خبر واحد، نظر خود را این‌گونه بیان می‌کند:

«این همه سخن در باب دلایلی است که برای حجیت خبر اقامه نمودند، و دانستی که برخی از آن‌ها [بر مدعا] دلالت دارد و برخی دیگر دلالت ندارد. انصاف این است که بگوییم آن دسته از دلایلی که دلالت دارد، تنها بر وجوب عمل به خبری دلالت دارد که نسبت به مضمونش وثوق و

بلکه در بین آن‌ها چنین رایج بود که حدیثی را صحیح می‌نامیدند که با قرینه‌ای که موجب اعتمادشان بر آن روایت شود تأیید شود، یا آنکه آن حدیث همراه قرینه‌ای بیاید که اطمینان‌آور بوده و موجب تکیه بر آن روایت شود.» [۱۹]

وی در ادامه به این نکته هم تصریح می‌کند که تقسیم‌بندی رباعی یا چهارگانه، از ابداعات شیخ حسن بن یوسف معروف به علامه حلی است: «در میان علمای متأخر، اولین کسی که این راه را پیمود استاد ما علامه حسن بن مطهر حلی بود که مایه زیبایی حق و دین بود.» [۲۰]

البته شیخ جعفر سبحانی این کلام او را نادرست دانسته و می‌گوید بر اساس کلام فرزند شهید ثانی، این روش توسط استاد علامه حلی یعنی احمد بن طاووس ایجاد شده است، نه خود علامه حلی. [۲۱]

از دیگر افرادی که به تفاوت دیدگاه قدما و متأخرین در تعریف حدیث صحیح پرداخته، مرحوم صاحب حدائق است؛ وی می‌گوید:

«گروهی از علمای متأخر شیعه تصریح نموده‌اند که تقسیم‌بندی حدیث به آن چهار قسم مشهور، در اصل به علامه حلی یا استاد او جمال‌الدین بن طاووس (که نور به قبرشان بیارد) برمی‌گردد؛ اما متقدمین حدیثی را صحیح می‌دانستند که توسط قرائن و نشانه‌های اعتمادآور که شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* برشمرده. تأیید شود؛ و بیشتر علمای محدث [۲۲] و گروهی از متأخرین مانند استاد ما مجلسی و گروهی از علمای پس از او، بر همین باور بودند.» [۲۳]

و در جایی دیگر از همین کتاب می‌گوید:

«پوشیده نیست که این اصطلاح [تقسیم‌بندی چهارگانه] که بر اساس آن روایات را [به چهار قسم] تقسیم نمودند، پس از دوران محقق حلی و در زمان علامه حلی یا استاد او احمد بن طاووس رخ داد؛ و اگر در زمان محقق حلی نیز درباره آن سخن گفته شده (همچنان‌که کلام محقق حلی در کتاب *المعتبر* به آن اشاره دارد) منظور محقق حلی آنچنان‌که از عبارات او در حسن به شمار آوردن حدیث ضعیف‌السند و ضعیف به شمار آوردن حدیث صحیح‌السند فهمیده می‌شود. از جهت متن و بر اساس اصطلاح متقدمین است؛ همچنان‌که بر کسی که در کلام او تأمل کند پوشیده نیست.» [۲۴]

که مؤلفین آنها به صحت احادیثش گواهی داده‌اند، یا موافقت با قرآن و روایات یقینی، یا نقل توسط راویانی که اجماع وجود دارد که آنها حدیث با سند یا بدون سند [مرسل] را فقط از راوی ثقه نقل می‌کنند، و دیگر قرائنی که حر عاملی در انتهای کتاب وسائل الشیعه تعدادشان را به ۲۱ مورد رسانده است.

بنابراین صحیح بودن یک روایت تنها در وثاقت راویان سند آن روایت منحصر نیست. این مبنای متقدمین و متأخرینی است که از آنها پیروی کرده‌اند، مانند شیخ کلینی صاحب کتاب کافی، و شیخ صدوق صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، و شیخ طوسی صاحب دو کتاب تهذیب و استبصار، و شیخ مفید و سیدمرتضی و دیگران که خداوند همه آنها را بیامرزد؛ علاوه بر بسیاری از متأخرین، مانند حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه، و فیض کاشانی و امین استرآبادی و محقق کرکی و دیگران که خدایشان بیامرزد.

گاه نیز وقتی صحبت از صحت حدیث می‌شود، منظور حدیثی است که تمامی روایانش شیعه ۱۲ امامی و عادل باشند، که صحیح به این معنا یکی از اقسام چهارگانه‌ای (صحیح، موثق، حسن، ضعیف) است که مبنای علمای اهل سنت بوده و برخی از علمای شیعه تقریباً در قرن هفتم هجری یعنی تقریباً بعد از گذشت پانصد سال از غیبت کبرا، آن را بنا نهادند، که این مبنای بیشتر متأخرین است.

در خصوص تقسیم‌بندی روایات به این شیوه، بین علما اختلاف شدیدی پدید آمده است؛ زیرا این مستلزم رد حدیث است، حتی اگر در کتب معتبر باشد، آن هم به این بهانه که یکی از روایانش ضعیف یا مجهول‌اند. بسیاری از علما تصریح کرده‌اند که بسیاری از کتبی که بر ائمه عرضه شده و آنان اجازه عمل به آن کتب را داده‌اند، دارای راویان ضعیف یا مجهول‌اند؛ حال آیا این مستلزم رد آن کتب است در حالی که ائمه به صحت آنها گواهی داده‌اند؟! و اختلافات مربوط به این موضوع تا به امروز تمام نشده و این مبنای متأخر یعنی تقسیم چهارگانه روایات از مسائل جدیدی است که نسبت به آن اتفاق نظر وجود ندارد. [۳۰]

البته باید دانست که اگرچه این روش ابتدا در اهل سنت پدید آمد و از آنجا وارد شیعه شد، اما در میان اهل سنت هم در این خصوص اختلاف نظر

اطمینان وجود دارد، و این همان معنای حدیث صحیح در اصطلاح متقدمین است، و ملاک آن این است که احتمال مخالفت آن با واقع بعید باشد، به میزانی که عقلاً به آن توجه نکنند و در نگاه آنها موجب حیرت و تردیدی نشود که با ترجیح منافات دارد؛ همچنان که در ظن‌هایی که بعد از تأمل در شک‌های نماز به دست می‌آید، این را مشاهده می‌کنیم. [۲۷]

شیخ جعفر سبحانی که تاکنون مطالبی را در این باره از او به نقل از کتاب کلیات فی علم الرجال در این بخش خوانده‌ایم، در کتاب دیگر خود، ضمن پرداختن به این مسئله، به منشأ تقسیم چهارگانه متأخرین و اخذ آن از اهل سنت نیز اشاره می‌کند؛ وی می‌گوید:

«در نگاه متقدمین، تقسیم‌بندی درست و صحیح این بود که حدیث به صحیح و ضعیف یا قابل پذیرش و غیرقابل پذیرش تقسیم شود. این تقسیم‌بندی چهارگانه، ممکن است از آنچه در کتب متقدمین ما آمده؛ مانند شیخ صدوق، و سیدمرتضی در کتاب ذریعه، و شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول، گرفته شده باشد؛ همچنان که ممکن است از تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای که در بین محدثین اهل سنت رایج بوده گرفته شده باشد؛ چون در نگاه آنها حدیث یا صحیح بود یا حسن و یا ضعیف، که هرکدام هم تعریفی دارد که در محلش بیان می‌کنیم. اتفاق نظر وجود دارد که اولین کسی که حدیث را حسن نامید عالم سنی‌مذهب ترمذی صاحب کتاب سنن (متوفی ۲۸۰ هجری قمری) بود. آری، تقسیم‌بندی چهارگانه احادیث به موثق و سه‌قسم دیگر، از ابتکارات و نوآوری‌های علمای ما در قرن هفتم بود.» [۲۸]

مرحوم کرکی نیز ابداع تقسیم رباعی را متعلق به اهل سنت دانسته و به این نکته تصریح کرده است؛ وی می‌نویسد:

«با این توضیح بدان که منحصرنمودن صحت خبر در وثاقت راوی، اصطلاحی است که اولین بار توسط اهل سنت ایجاد شد؛ زیرا بیشتر روایات آنها خبر واحد [بدون قرینه] است.» [۲۹]

دکتر شیخ ناظم عقیلی می‌نویسد:

«وقتی صحبت از صحت حدیث می‌شود، یک بار منظور این است که حدیث، معتبر و قابل اعتماد باشد، به دلیل تواتر یا اقتران به یکی از قرائن علم‌آور، مثل نقل در یکی از کتب معتبری

وجود دارد و در اهل سنت نیز افرادی وجود دارند که صحت سند و اعتبار راوی را فقط یکی از قرائن و معیارهای سنجش صحت صدور روایت می‌دانند، نه یگانه معیار؛ مثلاً دکتر صلاح‌الدین ادلبی می‌نویسد:

«ابن قیّم می‌گوید: «همانا مشخص شد که صحت سند یک شرط از شروط صحت حدیث است، و موجب صحت حدیث نمی‌شود؛ زیرا صحت حدیث با مجموع موارد اثبات می‌شود که از جمله آن موارد، صحت سند و سلامت متن حدیث و زشت نبودن و شاذ نبودن آن است.» این از دقت نظر محدثین است که گاه حدیثی را صحیح‌السند می‌خوانند و گاه نیز آن را صحیح می‌خوانند، و بین این دو تفاوت زیادی وجود دارد. تعبیر اول نسبت به تعبیر دوم در مرتبه پایین‌تری قرار دارد، زیرا اولی تنها از سند صحبت می‌کند، اما دومی هم سند و هم متن را در بر می‌گیرد.» [۳۱]

جمع‌بندی:

دانستیم که به‌طور کلی در بحث اعتبارسنجی اخبار و روایات، دوروش کلی وجود دارد که یکی متعلق به قدما یا متقدمین است (که اطمینان حاصل از مجموع قرائن را ملاک می‌دانند) و دیگری به گروهی از متأخرین اختصاص دارد (که توجه زیادی به اعتبار سند روایت دارند). این تفاوت دیدگاه، در اعتقاد به حجیت یا عدم حجیت خبر واحد ریشه دارد.

و این تفاوت دیدگاه، به روشنی در تعریف آن‌ها از حدیث صحیح، بروز و ظهور پیدا می‌کند؛ به‌طور خلاصه، قدما حدیثی را صحیح می‌دانستند که یقینی و قطعی‌الصدور (متواتر یا مقرون به قرائن) باشد، در حالی که از دیدگاه متأخرینی که پیرو روش سندی بودند، حدیثی صحیح به شمار می‌رفت که سندش صحیح باشد. بدین معنا که راویان آن روایت دارای برخی خصوصیات مثل وثاقت و عدالت و... باشند؛ این روش برای اعتبارسنجی خبر واحد فاقد قرینه بود، اما در ادامه و به دلیل اعتنای زیادی که طرفداران روش سندی نسبت به بررسی سند روایات پیدا کرده بودند. بسیاری از اخبار مقرون به قرائن نیز از این روش در امان نمانده و با این تصور که اخبار بدون قرینه هستند و به بهانه ضعف سند، توسط پیروان روش سندی کنار گذاشته می‌شد؛ و این در حالی است که طبق مبنای قدما، اعتبار راوی تنها یک قرینه در میان دیگر قرائن بود، قرینه‌ای که ظنی بوده و نسبت به دیگر انواع قرائن، در مرتبه پایین‌تری قرار داشت.

در حقیقت، در نزد قدما، دسته‌بندی ثنائی بود و اخبار فقط به دو دسته تقسیم می‌شد (صحیح و غیرصحیح)؛ اما تقسیم‌بندی متأخرین (= پیروان روش سندی) رباعی بود و آنان اخبار را به چهار دسته تقسیم می‌کردند (صحیح، حسن، موثق و ضعیف).

منابع:

۱. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۲۱۸، به نقل از: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۵۸ و ۳۵۹.
۱۵. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۲۳.
۱۶. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۵۶.
۱۷. کرکی، هدایة الأبرار، ص ۱۶.
۱۸. عاملی، منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ج ۱، ص ۱۴؛ سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۰.
۱۹. بهایی، مشرق الشمسین، ص ۲۶۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹، به نقل از مشرق الشمسین با اندکی تفاوت.
۲۰. بهایی، مشرق الشمسین، ص ۲۷۰.
۲۱. سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۶.
۲۲. یعنی متقدمین.
۲۳. بحرانی، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۴.
۲۴. بحرانی، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۳، ص ۱۹۱.
۲۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۲.
۲۶. وحید بهبهانی، الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۲۷.
۲۷. انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۶۶.
۲۸. سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۷-۴۸.
۲۹. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۲۲۰، به نقل از: کرکی، هدایة الأبرار، ص ۱۷.
۳۰. دکتر شیخ ناظم عقیلی، دفاعاً عن الوصیة، ص ۹ و ۱۰.
۳۱. ادلبی، منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی، ص ۳۶۸.
۱. دکتر شیخ ناظم عقیلی، القيمة الذاتية للنص الدینی، ص ۲۱۳ و دکتر شیخ ناظم عقیلی، انتصاراً للوصیة، ص ۲۵ به نقل از: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۱.
۱۰. نمونه آن شخصی است به نام أبوالبختری وهب بن وهب؛ وی در حکومت بنی عباس، قاضی هارون الرشید بوده و در تمامی منابع رجالی هم کذاب معرفی شده؛ با این حال در کتاب کافی احادیثی از او نقل شده است. رجوع کنید به انتصاراً للوصیة، ص ۲۵.
۱۱. دکتر شیخ ناظم عقیلی، انتصاراً للوصیة، ص ۲۵ و ۲۶.
۱۲. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۹۳، به نقل از: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۵۷.
۱۳. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.
۱. دکتر شیخ ناظم عقیلی، القيمة الذاتية للنص الدینی، ص ۱۱۷، به نقل از: سیدمرتضی، رسائل، ج ۱، ص ۲۶.
۲. کرکی، هدایة الأبرار، ص ۷.
۳. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۲۱۸، به نقل از: کلباسی، الرسائل الرجالية، ج ۱، ص ۲۴۷ تا ۲۴۹.
۴. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۲۱۷.
۵. شیخ بهایی به تعریف هریک از این اقسام چهارگانه پرداخته و می‌نویسد: «راویان سلسله‌سند روایت، یا همگی شیعه و عادل هستند که در این صورت حدیث صحیح است، اگر همه یا برخی از راویان چنین نباشند و الباقی عادل باشند، در این صورت حدیث حسن است، اگر هیچ‌یک از راویان مدح و ذم نشده باشند حدیث قوی است، اگر همه یا برخی از راویان شیعه نباشند، اما همگی آن‌ها عادل باشند حدیث موثق است و قوی هم نامیده می‌شود، و آنچه به غیر از این چهار دسته باشد ضعیف است، اگر عمل به مضمون آن مشهور باشد پذیرفته می‌شود.»
- بهایی، الوجیزة فی علم الدراية، ص ۵.
۶. مرحوم حر عاملی می‌گوید: آنان [یعنی اصولیون و طرفداران و روش سندی] اتفاق نظر دارند که تقسیم خبر براساس اعتبار سند، برای خبر واحد بدون قرینه است. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
۷. اعتقاد ما درباره کتاب کافی و به‌طور کلی تمامی منابع روایی متقدم و معتبر این است که اکثر احادیث این کتب معتبر است. در این بین، در موارد معدودی هم در میان احادیث تعارض وجود دارد؛ منشأ این تعارض، جعلی بودن تعداد اندکی از روایات یا از روی تقیه صادر شدن آن‌هاست که راه حل تعارض، عرضه روایات به قرآن و روایات است. (برگرفته از: حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۷۴ تا ۷۸).
۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ به نقل از کلینی، کافی، ج ۱، ص ۸.
۹. دکتر شیخ ناظم عقیلی، القيمة الذاتية للنص الدینی، ص ۲۱۳ و دکتر شیخ ناظم عقیلی، انتصاراً للوصیة، ص ۲۵ به نقل از: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۱.
۱۰. نمونه آن شخصی است به نام أبوالبختری وهب بن وهب؛ وی در حکومت بنی عباس، قاضی هارون الرشید بوده و در تمامی منابع رجالی هم کذاب معرفی شده؛ با این حال در کتاب کافی احادیثی از او نقل شده است. رجوع کنید به انتصاراً للوصیة، ص ۲۵.
۱۱. دکتر شیخ ناظم عقیلی، انتصاراً للوصیة، ص ۲۵ و ۲۶.
۱۲. حلی، علم الرجال الشیعی بین النظریه و التطبيق، ص ۹۳، به نقل از: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۵۷.
۱۳. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

سلسله‌مقالات پاسخ به موسی بن میمون

قسمت
اول

پاسخ به دیوانه خواندن و قدرت طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله

به قلم:
یهوشوع
ربوبی

نهضت حسین علیه السلام به مردم در هر مکان و زمان نشان داد که اسلام هدفی برپایی امپراتوری عربی را در سر ندارد

پیشگفتار

ماه‌ها پیش وقتی «نامه به یمن» اثر موسی بن میمون [۱] از علمای یهود را می‌خواندم با شخصیت این فرد آشنا شدم! گرچه در بین پیروان ادیانی که می‌شناسم وقتی به یهودیان فکر می‌کنم تقریباً همیشه تصاویری از دشمنی‌شان با فرستادگان خدا در مقابل چشمانم ظاهر می‌شود! آری، موسی بن میمون را دیدم که بی‌پروا بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله هجوم آورده و سعی می‌کند شخصیت او را با استفاده از پیش‌گویی‌های کتاب مقدس و تکرار یک لقب بکشد! بنابراین، در این سلسله‌مقالات قصد دارم شما را با نوشته‌های او آشنا کنم و سپس میزان درستی یا نادرستی آن را از همان کتاب مقدسی که قبولش داشت، نشان دهم و علاقه دارم یهودیانی که برای او احترام و ارزش قائل‌اند خصوصاً کلیمیان ایران- پس از پایان این نقد نظرشان را برای ما ارسال کنند.

مختصری درباره موسی بن میمون

به او هارامبام نیز می‌گویند. ابن میمون در سال ۱۱۳۵م در شهر گردوا واقع در اسپانیا متولد شد. پدرش در این شهر، حاکم شرع یهودیان بود. موسی در جوانی، تورات و تلمود را نزد پدر

خود آموخت و فلسفه، نجوم، ریاضیات و طب را از دانشمندان زمانش فرا گرفت. او از بزرگ‌ترین علما و دانشمندان مذهبی تاریخ یهود است. [۲] و درباره‌اش گفته‌اند:

«ממשה עד משה לא קדם משה»

یعنی:

«از موسی (ابن عمران) تا موسی (ابن میمون) کسی مانند موسی برنخاسته است.» [۳]

کلمات ابن میمون درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله

بی‌درنگ به سراغ کلمات ابن میمون می‌رویم! ابن میمون در نامه خود می‌گوید:

«مدتی بعد دینی پدیدار شد که منشأ آن از طریق نوادگان عیسو به او می‌رسید؛ البته قصد این شخص ایجاد یک ایمان جدید نبود؛ زیرا او برای اسرائیل بی‌ضرر بود، چون نه افراد و نه گروه‌ها در اعتقادات خود به خاطر او آرام نبودند، زیرا ناسازگاری‌های [تناقض‌های] او برای همه آشکار بود. سرانجام وقتی به دست ما افتاد بر او غلبه شد و ما او را متوقف کردیم و سرنوشت او شناخته شده است.

پس از او دیوانه‌ای برخاست که از پیش‌رو خود تقلید کرد؛ چون او راه را برایش [محمد] هموار کرده بود. اما او [محمد] هدف دیگری را اضافه

حاکمیت را همچون طلب معاویه و یزید و سایر گردن‌کشان متکبر در نظر گرفت!

اما قیام امام حسین علیه السلام علیه یزید برای موسی بن میمون هیچ عذری را برای ماندن در این اشتباه باقی نگذاشت. [۱۱] همان یزید ظالم و گناهکار و منتشرکننده فساد بر زمین؛ زیرا نهضت حسین علیه السلام به مردم در هر مکان و زمان، نشان داد که اسلام هدفی برپایی امپراتوری عربی را در سر ندارد. بلکه هدف این است که همه مردم زمین خدا را عبادت کنند و عدل الهی در زمین جاری شود!

خواست حضرت محمد صلی الله علیه و آله همان خواست موسی علیه السلام بود؛ بنابراین موسی بن میمون با ایشان علیه السلام همان رفتاری را پیشه کرد که متکبران با حضرت موسی علیه السلام پیشه کردند؛ آری، آنان گفتند: «چرا خویشتن را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟» [۱۲] و به موسی گفتند:

«آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟» [۱۳]

دوم: موضوعی که یهودیان باید به آن توجه کنند این است که فرستادگان خدا خواستار حاکمیت خدای سبحان‌اند یا به آن دعوت می‌کنند. حاکمیت خدا یعنی حق تشریح و قانون‌گذاری برای خداست و اجراکننده قوانین الهی نیز باید توسط خدا انتخاب شود.

اما چرا آنها خواستار حاکمیت خدای سبحان‌اند؟ زیرا پادشاهی از آن خداست [۱۴] و تنها اوست که حق تشریح و بیان احکام را دارد و نه دیگران [۱۵] و حاکم یا مجری قوانین نیز باید برگزیده خدا باشد [۱۶] و خلفای خدا نیز دعوت‌کننده به سوی حاکمیت خدا و خواستار آن بودند: مانند موسی [۱۷] و یوشع [۱۸] علیه السلام.

قدم بیانی: مشخص شد که حاکمیت برای خداست و حق قانون‌گذاری برای اوست و حاکم نیز او باید انتخاب کند.

پس آیا خدا راضی است آن‌که را به حکمرانی منصوب کرده است، از حاکمیت انصراف دهد و جایگاه آن را برای هدایت مردم به راه راست، خالی بگذارد و در این صورت زمین زیر حاکمیت غیر خدا قرار گیرد؟! هرگز!

آیا موسی و یوشع و داوود علیهم السلام کوتاه آمدند

کرد که کسب حکومت و تسلیم بود و دین معروف خود را ابداع کرد.» [۴]

بنابراین، او سه موضوع را در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: ۱. دیوانگی؛ ۲. طالب ملک بودن؛ ۳. ساخت دین.

• پاسخ به اتهام دیوانگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله

در پاسخ به ابن میمون می‌گوییم:

هر که می‌خواهد بداند، پس می‌تواند به قرآن رجوع کند و سپس از خود پرسد آیا دیوانه (الغافل) حکیمی است که با خود حکمت می‌آورد؟! کلماتی که انسان را به پرستش تنها خدا فرمان می‌دهد؟ به نیکی به پدر و مادر و احسان به فقیران و ... امر می‌کند؟ و خلاصه به ارزش‌های اخلاقی دعوت می‌کند؟

آری، در پاسخ به ابن میمون و برای یهود می‌گوییم: این‌ها انبیای خدا. نزد اهل دنیا همان دیوانگان‌اند و نزد اهل آسمان، عاقلان‌اند! و اگر بیان حکمت نزد شما دیوانگی است، پس تمامی انبیای خدا که شما ادعای ایمان به آنها را دارید، نزد شما دیوانه‌اند؛ زیرا با شبیه همان کلماتی آمدند که پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله آمده بود؛ یوشع یا یهوشوع [۵]، سموئیل یا شموتل [۶]، اشعیا یا یسعیا [۷]، ارمیا یا یرمیا [۸] و این «تنخ» است که از دسترس شما ای یهودیان دور نیست تا بروید و بخوانید که دیوانه خواندن یک نبی موضوع جدیدی نیست! زیرا آن نبی جوانی که از سوی الیشع (ع) به سمت ییهو فرستاده شد نیز دیوانه (الغافل) خوانده شد. [۹]

آری، حکمت نزد او دیوانگی و دیوانگی نزد او حکمت بود! حتی اگر این کلام موسی بن میمون را هرگز نمی‌دیدیم:

«ربی اکیوا، یکی از حکیم‌ترین حکیمان می‌شنا، حمل‌کننده سلاح پادشاه بن کوزیبا بود و گفت که او پادشاه مسیحاست. او و همه حکیمان دوره او فکر می‌کردند که او پادشاه مسیحاست، تا اینکه به خاطر گناهانش کشته شد. زمانی که کشته شد، سپس آنها فهمیدند که او آن شخص نبود.» [۱۰]

• پاسخ به خواستار ملک بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله

جد قدم:

اول: از آنجاکه ابن میمون به حقانیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان نداشت، طلب او صلی الله علیه و آله برای برقراری

۹. ر.ک: ۲: ملاخیم ۹: ۱۱.

۱۰. میشنا تورا، پادشاهان و جنگ‌ها ۱۱: ۳.

۱۱- سید احمد الحسن در توضیح تفاوت این دو حکومت می‌گوید: «خروج امام حسین علیه السلام همان خروج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اما در شخصیت پسرش حسین علیه السلام است که آقای جوانان بهشت است. خروج امام حسین علیه السلام با هدف به دست آوردن پیروزی نظامی در میدان جنگ نبود، زیرا فقط هفتاد و چند نفر با او بودند. حسین علیه السلام با سفارش و عهدی از جانب جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله خروج کرد و به خوبی آگاه بود که کشته خواهد شد و یارانش و حتی فرزند شیرخوارش نیز به قتل می‌رسند و همچنین زنانش که بین آن‌ها زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت نیز به اسارت خواهند رفت. قیام حسین علیه السلام با هدف احیای نهضت اسلامی محمدی صورت گرفت و حقیقتی اصلاح‌گرانه داشت؛ اما بنی‌امیه خواهان تبدیل این هدف به یک شورش نظامی بودند تا به این وسیله یک امپراتوری عربی به اسم اسلام برقرار کنند. نهضت حسین علیه السلام آمد تا به مردم در هر مکان و زمان، اعلام دارد که اسلام هدف برپایی امپراتوری عربی را در سر ندارد. هدف اسلام این است که همه مردم روی زمین (لا اله الا الله) بگویند. هدف اسلام، برپاداشتن عدل الهی در زمین است. نهضت امام حسین علیه السلام آمد تا برائت خداوند سبحان و رسولش صلی الله علیه و آله را از حاکمان ظالمی اعلام دارد که بر این امت مسلط شده و جانشینان خدا را در زمینش که همان اوصیای محمد صلی الله علیه و آله امامان دوازده‌گانه علیهم السلام هستند از حکومت دور کرده بودند.» (سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، مبحث راه برون‌رفت از سرگردانی، ص ۸۱).

۱۲. اعداد ۱۶: ۳.

۱۳. اعداد ۱۶: ۱۳.

۱۴. ر.ک: کتاب اول دیوره هیامیم ۲۹: ۱۱.

۱۵. ر.ک: دواریم ۵: ۲۸ تا ۳۳.

۱۶. ر.ک: دواریم ۱۷: ۱۵، اول دیوره هیامیم ۲۸: ۴ و ۵.

۱۷. ر.ک: دواریم ۴: ۵ و ۶.

۱۸. ر.ک: یوشع ۲۲: ۵.

که انتظار دارید باید حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی که حقانیتش از تنخ اثبات می‌شود و خدا به حقانیتش شهادت داده است. کوتاه می‌آمد؟!

در پایان

موسی بن میمون در تلاش برای اتهام دیوانگی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله با مشکل بزرگی مواجه شد؛ زیرا آنچه او صلی الله علیه و آله آورد، حکمتی عظیم در قرآن کریم بود که پیامبران پیش از او نیز با شبیه چنین حکمتی آمده بودند؛ بنابراین او با دیوانه خطاب کردن پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله اثبات کرد که به پیامبران پیشین ایمان ندارد. همچنین مشخص شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله هدف برپایی امپراتوری عربی ندارد؛ بلکه هدفش عدالت و مقابله با زورگویی است؛ هدفش ظلم‌ستیزی و پرستیده شدن خدای سبحان و متعال به معنای واقعی بود؛ این را حسین علیه السلام به خوبی با ریخته شدن خورش نشان داد. در قسمت بعدی بخش دیگری از کلمات او را بررسی می‌کنیم.

منابع:

۱. به انگلیسی: Moses ben Maimon

۲.



۳.



۴. ایگرت تیمان Iggeret Teiman؛ به عبری: תגרת תימן به عربی: الرسالة الیمینیه؛ این نامه چندین نسخه دارد که ما در طول نقد به آن نسخه اشاره داریم که ترجمه انگلیسی آن در سایت سفاریا موجود است:



۵. دواریم (تثنیه) ۹: ۳۴؛ یهوشوع (یوشع) ۲۳: ۱۱ و ۱۶.

۶. ایشموئل ۲۰: ۱۲ تا ۲۴.

۷. یشعیا ۱: ۱۶ و ۱۷.

۸. یرمیا ۷: ۳ تا ۷.

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.